

روایت هایی درباره شهید مدافع حرم احمد جلالی نسب اهل شهرستان خوشاب

از «خوشاب» تا «تدمر»



شهید ادر منطقه تدمر سوریه، بعد از دو سال انتظار خانواده، به میهن باز گشت و در خاک وطن آرام گرفت. همان لحظات بود که از زوی مادر برآورده شد، او پیکر احمد را در آغوش کشید، دلش آرام شد، با او وداع کرد و آخرین حرف هایش را با فرزندش در میان گذاشت. چند روز پس از مراسم خاک سپاری این شهید مدافع حرم، به سراغ فرزند و برادر شهید رفتیم و درباره پدر باو همکلام شدیم.

علی اکبر ملکی - پس از دو سال حالا چند روزی است پیکر احمد باز گشته و غصه های مادر، همسر و فرزند آن از نیامدن شهیدشان به پایان رسیده است. مادر حالا هر وقت دلش برای احمد تنگ می شود کنار مزار فرزندش می رود و حرف های دل تنگی اش را با اوز مزه می کند. شهید حاج احمد جلالی نسب اولین شهید مدافع حرم شهرستان خوشاب که در زمان شهادت پیکرش مفقودالاثر شده بود، ۲۷ فروردین در پی تفحص

مثل یک شمع سوخت

محمد جلالی نسب فرزند این شهید که طلبه ای جوان است، می گوید: برای مادر بزرگم غم از دست دادن پدر بزرگم که از جانبازان دفاع مقدس بوده به اندازه کافی سنگین بود که با شهادت پدرم این غم و دل تنگی مضاعف شد. همه احساس می کردیم که مفقودالاثر شدن پیکر پدر آن هم به مدت دو سال این غم و هجران را برای مادر بزرگم سخت تر و درنکات تر کرده بود. او همانند یک شمع در عشق و فراق فرزندش در این دو سال تازمان پیدا شدن پیکرش سوخت و صوری کرد.

آقا محمد می گوید: پدرم در سال ۹۵ برای سومین بار که می خواست به جبهه سوریه اعزام شود به دلیل مسئولیتی که داشت با رفتنش مخالفت می شد که در نهایت با اصرار و پیگیری های زیادش مجوز رفتنش صادر شد.

فرزند شهید با تاکید بر این که پدرم بعد از اتمام دوران راهنمایی به دلیل علاقه ای که به تحصیل در علوم جزوی داشت وارد حوزه علمیه شد ولی بعد از دو سال به درخواست پدرش ترک تحصیل کرد و شاگرد نانوائی شد تا به اقتصاد خانواده کمک کند، افزود: پدرم سال ۹۵ در زمان شهادتش حدود ۴۳ سال داشت، او انواع مهارت های فنی از جمله برکاری، لوله کشی ساختمان، گچ کاری ساختمان



و جوشکاری را بلد بود.

موسی الرضا جلالی نسب برادر شهید نیز در این گفت و گو همراه ماست. او که خود پاسدار است می گوید: مادر خانواده هشت پاسدار داریم که بعد از شهادت برادر م سه پاسدار دیگر نیز اضافه شده است. در ست است امروز ما از حضور برادر م احمد محروم هستیم اما افتخار همه ما دفاع از حرم عقیده بنی هاشم و ولایت و رهبری و ارزش های انقلاب و اسلام است.

وقتی خبر شهادت را به مادر م دادم

آقا موسی الرضا می گوید: از زمانی که قصد رفتن به سوریه را داشت در جریان کار هایش بودم و حتی خودم کار های اعزامش را پیگیری می کردم. او سه سال از من بزرگ تر بود و زمانی هم که به شهادت رسید خودم خبر شهادتش را به مادر م دادم. اگر چه غم بزرگی برای مادر م بود اما دعایش این بود که خداوند این شهید راه اسلام را از آن ها قبول کند.

وی ادامه می دهد: شهید جلالی نسب معاون عملیات یگان امنیتی سپاه امام علی بن ابیطالب (ع) در استان قم بود که توفیق خدمت در حرم حضرت معصومه (س) و هیئت رزمندگان قم را داشت.

اهل نمایش نبود

آقا موسی الرضا درباره برادرش این طور می گوید:

احمد آقا در اخلاق و رفتار نمونه بود. احترام به والدین و به ویژه مادر م از جمله ویژگی هایی بود که در رفتار او خیلی بارز بود و شاید دعای مادر م بود که او را عاقبت به خیر کرد. در واقع کار های خیری که احمد آقا انجام می داد این طور نبود که نمایشی باشد. او حقیقتا در رفتارش نوعی باور و خلوص نیت داشت و به دلیل همین ویژگی ها به عنوان بنده خوب خدا برای شهادت انتخاب شد. او حرف هایش را با این جمله به پایان می رساند که دشمن بداند من و همه اعضای خانواده و کسانی که لباس سبز پاسداری به تن کرده ایم خاری بر چشم او هستیم و نه تنها از فدا شدن در راه اسلام هر اسی نداریم بلکه از زوی همه مادر این لباس پیوستن به کاروان شهادت که این راه جز سعادت نیست. شایان ذکر است، پیکر مطهر پاسدار شهید مدافع حرم «احمد جلالی نسب»، که ۲۲ آذر ۹۵ در نبرد باترورست های تکفیری در شهر تدمر سوریه به شهادت رسیده بود، پس از دو سال در جریان تفحص و پس از اعلام نتیجه آزمایش DNA شناسایی شد. پیکر این شهید اهل شهرستان خوشاب خراسان رضوی ۲۷ فروردین ۹۸ پس از تشییع در قم در گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) این شهر به خاک سپرده شد.

درباره شهید مجید قربانخانی که به «حر شهدای مدافع حرم» مشهور شد

قصه های «مجید بربری»

مدافع حرم» می نامند. در روز های گذشته و در نمایشگاه کتاب تهران هم نام این شهید بیشتر به زبان ها آمد. کتاب «مجید بربری» که درباره زندگی و سر نوشت این شهید به نگارش در آمده از کتاب های پر فروش نمایشگاه معرفی شد. در این مجال بخش هایی از این کتاب را با هم مرور می کنیم.

گروه پلاک عزت - طی روز های قبل پس از بازگشت پیکر شهید مدافع حرم مجید قربانخانی که داستان زندگی و تحولش، او را به یک شهید محبوب تبدیل کرده است، خیلی ها را کنجکاو کرد تا درباره زندگی این شهید بیشتر بدانند. برخی او را به دلیل شرایط خاص زندگی قبل از اعزام به سوریه، «حر شهدای

چرا بربری؟

می گویند دایی های پدرش نانوائی بربری دارند، مجید عصر ها که از سر کار بر می گشت، پشت دخل بربری فروشی می رفت و نان دست مردم می داد. یکی می گفت مجید دو تا نان بده، آن یکی می گفت مجید چهار نان بده، آن تانان هم به من بده. سه تا هم به من و... همین طور شد که در محله نامش را مجید بربری گذاشتند و گرنه کار و بار مجید چیز دیگری بود.

بدنش خال کوبی شده بود

مجید خود مختار بود. از هیچ کس حرف شنوی نداشت. بدنش خال کوبی شده بود و چندین نوچه داشت. سال ۹۳ به پیاده روی کرپلا رفت و به گفته خودش در بین الحرمین از امام حسین (ع) خواسته بود آدمش کند. سال بعد مجید به هیئتی رفت که آن جادر باره مدافعان و در مدح حرم و حضرت زینب (س) می خوانند و مجید در آن جاز شدت گریه بیهوش شده بود.

حرف هایش را اصلاحی نمی گرفتیم

مجید هیچ وقت علاقه ای به درس خواندن نداشت. تا کلاس هشتم خواند و برای همیشه کتاب های درسی اش را در قفسه های کتاب به یادگار گذاشت و کنار پدر در بازار آهن مشغول کار شد. درآمد روزانه اش را بین من و مادر و دیگر خواهرانم

ماه های مبارک رمضان و دفاع مقدس

در دوران هشت سال دفاع مقدس، ماه مبارک رمضان بین دو فصل بهار و تابستان بود یعنی از سال ۵۹ که جنگ آغاز شد شروع این ماه در تیر و در آخرین سال جنگ یعنی سال ۶۷ ماه مبارک رمضان در ماه های فروردین و اردیبهشت بوده است.

در این دوران چند عملیات مهم از جمله عملیات محدود رمضان، عملیات رمضان، ظفر یک و عملیات قدس در ماه رمضان توسط رزمندگان به ثبت رسیده است. «عملیات رمضان» رزم مشترک سپاه و ارتش برای تعیین سر نوشت جنگ در منطقه عملیاتی شلمچه در شرق بصره، در روز ۲۳ تیر ۶۱ مصادف با ۲۱ رمضان و همزمان با شهادت مولای متقیان امیرالمؤمنین (ع) برگزار شد. همچنین عملیات ایذایی «ظفر یک» در جزیره مینو در ۷ خرداد سال ۶۴ توسط رزمندگان نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی مستقر در جبهه جنوبی صورت گرفت و آخرین عملیاتی که در ماه مبارک رمضان انجام شده، «عملیات قدس» است که برای نزدیک شدن به اهداف عملیات بدر طراحی و در ماه مبارک رمضان اجرا شد.

بنابر آمار های رسمی موجود بیش از ۱۴ هزار و ۷۰۰ نفر از شهدای دوران دفاع مقدس در ایام ماه مبارک رمضان به فیض شهادت رسیده اند که شهادت حدود چهار هزار نفر از آنان در عملیات رمضان در سال ۶۱ رخ داده است.

سر لشکر عباس دوران، شهید حسین شهرام فر، شهید محمد نوژه و شهید سید علی لواسانی از جمله شهدای شاخصی هستند که در ماه مبارک رمضان، جامه شهادت پوشیدند.

یکی از موارد جالب درباره شهیدای دفاع مقدس، شهید «رمضان عالی زاده» از شهدای دفاع مقدس است که نامش رمضان بود، در این ماه متولد و در همین ماه و در عملیات رمضان ۶۱ به شهادت رسید.



شهید «رمضان عالی زاده»

مسعود رفت. حاج مسعود مداح هیئت بود. بیشتر محرم ها مجید در هیئت حاج مسعود سینه می زد و گاهی میدان دار هیئت هم می شد. حاج مسعود در دوران بچگی اش به حج مشرف شده بود و از همان روز ها حاجی قبل از اسمش مانده بود. مجید سلام کرد و گفت: - حاجی بیا کارت دارم.

حاج مسعود از اتاق بیرون آمد و با حوله کوچک دستش را خشک می کرد. + چونم مجید، کاری داری؟ - بیا داداش، بیا حاجی جون چهار تا حرف قلمبه سلمیه یاد من بده، من سواد آن چنانی ندارم، می خوام وصیتم را بنویسم. + مجید، این دیگه از اون حرف هاست. خودت باید بنویسی، من آخه چی بهت بگم. روی لبه یکی از تخت ها نشست و شروع به نوشتن کرد. مجید و حاج مسعود با هم زیاد خاطره داشتند. سال های زیادی بود که با هم بودند. اول هم صنف بودن و بعد به چه محل بودن شان آن دورا کنار هم قرار داده بود. مسعود نگاهش کرد. یاد روزی افتاد که بچه های قهوه خانه خبر دار شده بودند مجید قرار است به سوریه برود. دهان به دهان این حرف به گوش همه رسیده بود. خیلی ها تعجب کرده بودند و می گفتند: - نه بابا، این سوریه برو نیست. حالا هم می خواد به اعتباری جمع کنه. - آخه اصلا مجید رو سوریه نمی برن، مگه میشه، مگه داریم.

این جابر برای مجید نا آشنا نبود. بیشتر شب و روز های جوانی اش را روی همین تخت ها با دوستانش گذرانده بود. مجید از راه رسید. یک دفتر و خود کار هم دستش بود. با بیشتر آن هایی که روی تخت ها نشسته بودند و گپ می زدند، سلام و علیک داشت، گاهی بعضی از آن ها حتی برای مجید بلند می شدند و جابایش باز می کردند. یکی دو نفری هم نی قلیان را به سمت مجید کج می کردند و تعارفی به مجید می زدند. - آقا مجید، طعم پرتقال، بفرما + نه داداش، من چند ماهی میشه که دیگه نمی کشم. - ای بابا مجید جون بیا بیه دم بز، حالش رو ببر. + می گم نمی کشم، تو میگی بیا بیه دم بز. وی آن که پی حرف را بگیرد کنار حاج

صبحش را نیز اول وقت می خواند. خودش همیشه می گفت نمی دانم چه اتفاقی بر ایام افتاده که این طور عوض شده ام و دوست دارم همیشه دعا بخوانم و گریه کنم و در حال عبادت باشم. در این مدتی که دچار تحول روحی و معنوی شده بود همیشه زمزمه لبش «پناه حرم، کجایم روی برادر م» بود و ادا ت خاصی به حضرت زینب (س) داشت.

قهوه خانه حاج مسعود

صدای قل قل قلیان به گوش می رسید و بوی تنباکوی میوه ای فضا را پر کرده بود. روی تخت های دو نفره و سه نفره، کنار هم نشسته، جای می خوردند و قلیان هم کنارشان بود. گاهی دودی از یک تخت بالا می رفت و چند ثانیه بعد در هوا محو می شد.



پیکر شهید قربانخانی پس از ۳ سال ۶ اردیبهشت بازگشت و در گلزار شهدای یافت تهران به خاک سپرده شد